

نسیزارقا

هرمان هسه

ترجمه

مهدی نصیری دهقان



انتشارات پایتخت

سیزارتا

نویسنده: هرمان هسه

ترجمه: مهدی نصیری دهقان

زیر نظر گروه کارشناسی
صفحه آرایی و نگارگری خصال
ناظر چاپ: منوچهر صالحی
چاپ و صحافی: نوین
چاپ اول: بهار ۱۳۹۶
شمارگان: ۱۰۰
جلد: ۱
تومان: ۱۰۰

سرشناسه: هسه، هرمان: ۱۸۷۷ - ۱۹۶۲ م. Hesse, Hermann
عنوان و پدیدآورنده: سیزارتا/هرمان هسه، ترجمه: مهدی نصیری دهقان
مشخصات نشر: کرج: پایتخت، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: ۱۶۵ ص.، ۱۵×۲۱/۵، س. م. ۱۶۵
شابک: 978-600-8684-49-7
وضعیت فهرست نویسی: انبیا
موضوع: داستان های آلمانی -- قرن ۲۰ م
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ الف ۹۱ س/۳۶۵۱ PT
رده بندی دیویی: ۸۳۲/۹۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۸۰۳۱۶

نشرپایتخت: کرج بین چهارراه مصباح و
چهارراه کارخانه قند، جنب بانک مسکن، ساختمان ۳۸۵
۰۲۶-۳۲۲۲۳۱۰۵ ۰۹۱۲۳۶۳۲۸۵۳

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

سدهرتها داستان برهمن زاده‌ی جوانی است که به اتفاق دوست برهمنش برای جست‌وجوی «حقیقت» و دانستن «وظیفه‌ی انسان در زمین» خانه و پدر و مادرش را ترک گفت و به مرتاضان جنگل پیوست. در جنگل به فن ریاضت و تفکر به شیوه‌ی مرتاضان پرداخت و سخت کوشید تا نفس را که به نیل به حقیقت می‌دانست از بین ببرد، ولی هر چه بیشتر در این مسیر پیش رفت و هر چه بیشتر نفس را تحت انقیاد درآور و دریافت که همان اندازه‌ی اول از حقیقت دور است و ریاضت راه و اصول به مطلوب نیست.

در آن هنگام شابعای شنید که کسی به نام گوتاما یا بودا به آخرین مرحله‌ی کمال آسان دست یافته و حقیقت را دریافته و به سعادت و صلح و صفای مطلوب رسیده است و اینک موعظه می‌گوید و راه حقیقت رستگاری را به جهانیان می‌نمایاند. اکنون مردم بسیاری در راهی گرد آمده و از برکت انقباس و تعالیم او بهره می‌برند.

سدهرتها و دوستش نیز برای دیدن بودای اعظم زروه مرتاضان را ترک کردند. سدهرتها بودا را دید و از شنیدن پیکر و رفتار و طرز نگاه و تبسم و جلال و شکوه او که فقط مختص اهل صفاست به شگرفی درآمد و روز بعد به واسطه آن دانشمند یگانه گوش فرا داد. در آن روز بودای اعظم از درد و رنج صحبت کرد. او جهان را جز رنج نمی‌دید، ولی به راه‌هایی از آن نیز دست یافته بود. وی چهار اصل اعظم را شرح داده و راه نجات با طرق هشت‌گانه را به حضار

نشان می‌داد. سدهرتها و دوستش گوویندا در جمع حضار قرار گرفته بودند. گوویندای جوان چنان از تعالیم بودا متأثر شد که در همان مجلس سوگند وفاداری و بیعت با وی را یاد نمود و در زمره‌ی پیروان وی قرار گرفت، ولی سدهرتها با مواعظ و تعالیم گوتامای بودا هم‌عقیده نشد و دیگر روز بودا را از افکار خود مطلع ساخت و گفت: «در تعالیم سر آنچه در لحظه‌ی روشنایی فکر از آن گذشته‌ی یافت نمی‌شود، دانش چیزی نیست که از کسی به کس دیگر منتقل شود و رستگاری را نیز با تعالیم نمی‌توان به دست آورد.»

از آن پس سدهرتها در طلب خود رفت و دیگر درصدد نفی نفس برنیامد. در شهر با رومی زیبایی آشنا شد و از وی درس عشق و لذت آموخت. با بازرگانی دوست و همکار شد و به بازرگانی پرداخت. آن‌گاه خود را به دست شوریدگی عشق و شهوتی که از لب و کتف رومی بیابان گرفت و به آشوب از و طمع‌ی که از بازرگان فراگرفته بود سپرد. این دوران نیز با احساس نفرت و انزجار به پایان رسید و سدهرتها دید که مدتی دراز به پویندن راهی نامیمون مشغول بود. در آن هنگام خانه، شهر، زن بدکاره و بازرگان را ترک گفت و به جنگلی وارد شد و در کنار رودخانه‌ای درصدد خودکشی برآمد. آن‌گاه که خود را برای رهایی از آن همه نفرت و انزجار در رودخانه خیم کرده بود، از رود آواز «ام» یا روح تکلمان (که در معنای ذات اکمل یا خداوند است) را شنید و جنون کار را که در شرف انجامش بود به چشم دید. با احساس خستگی به خواب رفت. پس از بیداری نیروی دیگری در خود یافت و جهان را چون کودک تازه تولد شده دید. همه چیز زیبا و

خوب و همه چیز دوست‌داشتنی بود. سدهرتها مصمم شد تا در کنار رود بماند. نزد قایقران پیری رفت و از وی خواست تا او را به شاگردی یا دستیاری خود بپذیرد. قایقران درخواستش را اجابت کرد. او مردی پارسا و متقی بود و به رودخانه ایمان داشت و رود با قایقران پیر صحبت می‌کرد و راز حقیقت را به او می‌گفت. وی هنر گوش فرا دادن و از رودخانه چیز آموختن را به سدهرتها یاد داد.

زمانی پسر از آن روسپی زیبا با پسری که از سدهرتها به دنیا آمده بود، در راه زیارت بودای اعظم که اینک در حال مرگ بود بدان رود آمد، ولی در آنجا ماری وی را بگزید و وی در بستر سدهرتها در حالی که او را چون بودای اعظم می‌دید جان سپرد. سدهرتها با آمدن پسر خود را شاد می‌پنداشت، ولی ناصبوری، بدخلق بی‌ایبی و شیطنت پسر صلح و صفای زندگی این دو پیر پارسی را بهم زد و سرانجام روزی پسر پدر را به باد دشنام گرفت و کلبه‌ی انسان را ترک گفت. رفتار و کردار پسر زخم عمیقی درون سدهرتها پدید آورد. اینک سدهرتها گرفتار عجیب‌ترین و قوی‌ترین شرایط انسانی یعنی عشق شده بود، وی عشق سرشاری به پسر نه‌دست و تاب دوری او را نمی‌آورد. روزی مصمم شد تا برای یافتن او به شهر رود، ولی هنگام عبور از رودخانه، رود به او هشدار بخشید. آن وقت سدهرتها قایقران را از آنچه شنیده بود آگاه کرد و قایقران پیر او را به کنار رود برد و گذاشت تا بهتر گوش فرا دهد، آن‌گاه از میان آواز هزار آهنگ رود، از میان آن همه غوغا و شوریدگی یک کلمه که روح همه‌ی آوازاها و شوریدگی‌ها بود بشنید آن کلمه «اُم» مقدس بود. چون قایقران

دریافت که سده‌رتها نیز عاقبت به کمال مطلوب رسیده و راز حقیقت را دریافته به جنگل رفت تا خود نیز با ابدیت و وحدانیت جهان یکی شود. سده‌رتها پیر در یکی از آن روزها دوستش گوویندا را دید که پیر و سالخورده گشته ولی هنوز در جست‌وجو بود، آن هنگام وی را از افکار خود مطلع ساخت و با بوسه‌ای او را از جاویدانی و یگانگی جهان باخبر گانید.

این داستان فلسفی نثری شاعرانه است که هرمان هسه در سال ۱۹۱۱ پس از سفر به هندوستان به رشته‌ی تحریر درآورد. زیبایی‌گر و عشق‌مطلب این داستان که با سادگی بی‌نظیر و نثری شاعرانه نوشته شده ترجمه‌ی آن را بسیار مشکل می‌سازد.

هرمان هسه شاعر و نویسنده‌ی بزرگ معاصر در دوم ژوئیه ۱۸۷۷ در شهر کالوآ آلمان در پدری که مالی استونی در ساحل دریای بالتیک بود و مادری سوئیسی و فرانسه‌زبان متولد شد. والدین هرمان هر دو به امور تبلیغی مذهبی اشتغال داشتند و خود او نیز در جوانی همین کار را دنبال می‌کرد و مدتی نیز در شهر بال کتاب‌فروشی داشت. هرمان از جایی به جایی به مسافرت‌های دور و دراز پرداخت و سرانجام در سوئیس مسکن گزید و به تابعیت آن کشور درآمد. اولین اثر او مجموعه‌ی سرهای است که در سال ۱۹۱۴ نگاشت و دو سال بعد منتشر شد. در این مجموعه روح آزاد و صلح‌پرست او به خوبی شرح داده شده است، ولی مجموعه‌ی مزبور مورد انتقاد شدید اولیای امور آن وقت آلمان قرار می‌گیرد و از آن پس هرمان از آلمان

دور می‌شود. بعد از مدتی داستانی را به صورت شرح حال از خود انتشار می‌دهد که بسیار مورد توجه مردم قرار می‌گیرد. سپس شهرت و محبوبیت او بسیار زیاد می‌شود و وی با نام مستعار امیل سینکلر داستان‌ها و مجموعه شعرهای خود را منتشر می‌کند. پس از آن وی آثار زیبایی چون: سدهرتها، گرگ استپ‌های، گرترو، دانشمندی از مشرق زمین و آقای لودی یا بازی مهره‌های شیشه‌ای را منتشر می‌کند. در سال ۱۹۴۵ جایزه ادبی گوته و در سال ۱۹۴۶ برای کتاب آقای لودی یا بازی مهره‌ها، شیشه‌ای جایزه ادبی نوبل را دریافت می‌کند. هرمان هسه شاعر و نویسنده‌ای است که عشق سرشاری به آزادی فکری و عمل به جهان و جهانیان دارد و شور این عشق از خلال سطور آثارش، چه نظم و چه نثر، مشاهده می‌شود. وی به خوبی بدین نکته واقف است که کشمکش بشر و به خصوص شاعر بیشتر از هر چیز با خود اوست و باید خودش را بشناسد، دیگران را دوست داشته باشد و ایجاد نشاط کند. در شرح این احساس هرمان هسه نیز به عدد بیشتر نویسندگان رومانیسم آلمان قهرمانان داستان را تا به حد شوریدگی و آشفتگی، یعنی جنون خودکشی می‌کشاند. این دلیل در اغلب داستان‌های هرمان هسه دیده می‌شود.

من داستان سدهرتها را در شهر لاهور خواندم و آن را به فارسی ترجمه کردم. چون این ترجمه به پایان رسید در سال ۱۳۵۰ عزیز خانم پروفیسور دکتر ماریان شومل، استاد الهیات دانشگاه آنکارا، به لاهور آمدند. ایشان را از اتمام این ترجمه باخبر

-
1. Emil Sinclair
 2. Maeister Luoi

کردم. ایشان دوستی زیادی به آقای هسه داشتند و دارند و در طی نامه‌ای مرا به ایشان معرفی کردند و بعد از آن من این نامه را به آقای هسه نوشتم:

«لاهور

سپتامبر ۱۹۵۸

استاد گرامی، سعادت آن را داشتم که کتاب سدهرتهای شما را مطالعه کنم و از آن لذت برم. از خلال سطور این اثر بزرگ توانستم در کمال وضوح شما را ببینم و افکارتان را برخوانم. شما در نظر من چون پیر فرزانه‌ای که در نهایت زیبایی در یکی از اشعار ده‌ست شاعرم آقای دکتر پسیان توصیف شده مجسم گشته...

پیری است ثمرانیه که داندندی راز است

داندندی و راز فلب شعبه‌بار است

من شیفته‌ی زیبایی نهاده‌اش و غمق مطالب این کتاب گشتم و مصمم شدم تا آن را به زبان فارسی ترجمه کنم و کردم. اینک این کار به پایان آمد. من بسیار کوشیدم تا حد امکان این ترجمه را با زیبایی اسلوب و روان نگارش اصل کتاب هماهنگ دارم.

شوری که مرا وادار به انجام این امر کرد همانا عاشق سوزان جست‌وجو و یا دیدن آن چیزی است که شما به خوبی در «ام» شرح داده‌اید. دکتر پسیان در جای دیگری می‌گوید:

شوری که مرا برده در این راه هوس نیست

این آتش سوزنده به جان همه کس نیست

من در طلب دوست به هر سوی روانم

جوینده‌ی پیچ و خم اسرار جهانم

خواهم رخ آن کاشف اسرار ببینم
آن را که نهان است ز انظار ببینم
اگر شما از راه لطف بر سبیل مقدمه سخنی چند بر این
ترجمه‌ی فارسی بنگارید متنی بر من و بر خوانندگان فارسی
سده‌رتها خواهید گذارد. از خانم دکتر ماریان شومل که مرا به
شما معرفی کرده‌اند سپاسگزارم.

اینک نامه را به پایان می‌رسانم، برای شما سعادت مسئلت دارم
و امیدوارم که شاهکارهای دیگر چون سده‌رتها در دسترس
بماند. بنابر رسم ما در مشرق زمین ان شاء الله.

صمیمی شما

امیر فریدون گرکانی»

در جواب نامه‌ی «ایسان پطف کرده و از ترجمه‌ی فارسی
اظہار رضایت فرمودند» از آن خواستند تا با ناشر سده‌رتها
در تماس باشم و اجازه‌ی انتشار ترجمه‌ی فارسی را از آن مرکز
بگیرم. با بنگاه مزبور که در شهر مین «ت تماس گرفتم، آنها
اجازه‌ی انتشار را به آسانی نمی‌دادند تا آنکه یادآور شدم که
در ایران «کپی‌رایت» یا حق نویسنده‌گی و ترجمه وجود ندارد
و متأسفانه تعداد خوانندگان بسیار اندک است و امر نشر و
حق تألیف و غیره چون ممالک اروپا و آمریکا نیست. در انجام
بنگاه مزبور با اصرار آقای هرمان هسه موافقت خود را اعلام
داشت و در اواخر سال ۱۹۵۸ دو نامه به ضمیمه‌ی عکسی از
آقای هرمان هسه به دستم رسید. یکی از نامه‌ها خطاب به من
و دیگری برای خوانندگان فارسی سده‌رتهاست که عکس و
ترجمه هر دو را در ذیل به نظر می‌رسانم:

«Montagnola Ende Dezember 1958

Lieber Herr Garakani

Ihr Anliegen hat lange warten müssen, ich bin nicht nur alt und gebrechlich, sondern auch stark überbürdet.

Hier schicke ich Ihnen nun meinen Gruss an die Leser Ihrer Uebersetzung.

Ich wünsche Ihrer Arbeit gutes Gelingen und einen Erfolg, der nicht auf der Zahl, sondern auf der Hingabe und dem Verständnis der Leser beruht.

Mit freundlichen Grüßen Ihr»

Herman Hesse

«مونتانیولا - آخر دسامبر ۱۹۵۸»

آقای گرکانی عزیز

انجام یافتن تقاضای شما مدتی به تأخیر افتاد، زیرا علاوه بر کھولت سن و ضعف به عهده‌دار کارهایی هستم که فراتر از توانایی جسمانی من است.

اینک بدین وسیله به خوانندگان فارسی زبان این ترجمه درود فراوان می‌فرستم و امیدوارم که ترجمه شما با حسن استقبال شایانی مواجه شود. البته موفقیت واقعی مربوط به تعداد خوانندگان نیست بلکه از نیروی ادراک و بلندنظر آنان سرچشمه می‌گیرد.

با سلام و ثنای دوستانه - ارادتمند

هرمان هسه»